**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14020729**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

یک بحثی در کلمات اهل معقول از قدیم مطرح بوده که کلام شیخ الرئیس و خواجۀ طوسی و اینها بود، بحث این که آیا دلالت تابع ارادۀ لافظ هست یا تابع ارادۀ لافظ نیست. که این عبارت مراد چی است؟ اصلا از این عبارت، مرحوم آقای صدر می‌فرمایند که ما در واقع در اینجا باید سه تا بحث مطرح کنیم، این سه تا بحث مرتبط با این مبحث هست که اینها را جدا جدا باید مورد صحبت قرار بدهیم. یکی این که آیا دلالت لفظیه،د‌لالت تصوریه است یا دلالت تصدیقیه؟ نکتۀ دوم این که آیا دلالت لفظیه متوقف بر وجود اراده است به گونه‌ای که فقط در ظرف فعلیت اراده این دلالت لفظیه شکل می‌گیرد.

و نکتۀ سوم این که مدلول ما آیا ذات معناست یا معنای مقید به اراده؟ حالا من عرض کنم خدمت شما بحث را در، بعد بحث وارد این سه تا مبحث می‌شود، من بحث را در دو مرحله می‌خواهم بحث کنم، یک مرحله این هست که این تعبیری که ایشان می‌گوید، مرحلۀ دوم دلالت لفظیه هل تتوقف علی وجود الارادة این یک ابهامی درش وجود دارد، آن این است که از بحث‌هایی که ایشان می‌کند اینجور برمی‌آید که ایشان می‌گوید آیا دلالت لفظیه متوقف بر احراز اراده هست یا نیست، بحث را در این زمینه مطرح می‌کنند. به نظر می‌رسد که اصلا بحث را اینجوری عنوان کرد نه به این عبارتی که ایشان اینجا عنوان کرده و خب خودش بحث مستقلی هست که آیا برای این که در کلام دلالت شکل بگیرد باید اراده احراز بشود یا احراز نشود؟ یا این که یک مطلب هست ممکن است ما بگوییم که کلام دلالت دارد ولی دلالت کلامی دال بر اراده است، یعنی با خود دلالت آن اراده احراز می‌شود، نه در رتبۀ سابق بر دلالت، باید اراده احراز بشود بعدا بیاییم دلالت را اثبات کنیم. در واقع مورد کلام این هست. این توضیح در مورد مطلب، ولی عرض کنم خدمت شما بحث اوّلی که مطرح هست دلالت لفظیه تصوریه است یا تصدیقیه، مرحوم آقای صدر دو مسلک را اینجا مطرح می‌کنند براساس دو مسلک بحث را پیش می‌برند، یک مسلک این هست که بنابر این که ما وضع را ایجاد اقتران اکید بین لفظ و معنا بگیریم این اقتران اکید بین تصور لفظ و تصور معناست، بنابراین دلالت تصوریه است. اما اگر وضع را تعهد بگیریم، خب تعهد این بود که اگر من لفظ، تنها در صورتی لفظ را بیاورم که ارادۀ افهام معنایی را داشته باشم، طبیعتا تصدیقیه است، یعنی طرف ملازمه قصد متکلم نسبت به تفهیم معناست، نه تصور معنا، خود قصد متکلم که یک مقولۀ تصدیقی هست آن را ما به وسیلۀ وضع کشف می‌کنیم. ایشان می‌فرماید چون مسلک تعهد نادرست است بنابراین با مسلک اقتران اکید درست است این به این شکل باید مطرح کنیم. این تعبیری هست که در کلام آقای هاشمی هست.

در کلام آقای حائری به این شکل بحث را مطرح می‌کنند، می‌گویند که اگر ما قائل به مسلک تعهد باشیم دلالت تصدیقیه است ولی اگر به غیر آن مسلک قائل بشویم کأنّ، البته ایشان تعبیر می‌کند اگر ما بخواهیم جعل السبب، اصلا اعتبار به نظرم آنجا بحث نمی‌کند، مسلک اعتبار را آنجا هم بحث نمی‌کند، ولی تعبیرش اقتران اکید نمی‌کند، می‌گوید بنابر مسلک این که وضع ایجاد سببیت حقیقیه است که یکی از تفسیرهایش بحث اقتران اکید هست وضع تصوریه است، یعنی سببیت بین تصور لفظ و تصور معناست، سببیت این که تصور لفظ سبب هست برای تصور معنا که مسلک اقتران اکید در واقع تبیین این که چجوری می‌تواند تصور لفظ سببیت داشته باشد برای تصور معنا. این بحث شهید صدر.

اینجا خب بحث اعتبار را هم بحث نکردند، آقای شهیدی تقریبا حرف‌هایشان در اینجا حرف‌های شهید صدر از اوّل تا آخر، ولی خب یک سری چیزهایی اضافه کردند، یعنی مثلا همین بحث بنابر مسلک اعتبار چجوری باید بحث را دنبال کنیم را اضافه کردند، ولی بحث‌های در آن دو تا مسلک و اینها همین فرمایشات شهید صدر هست. حالا من ابتدا مطلب شهید صدر را مطرح می‌کنم، اینجا یک مطلبی مرحوم آقای خویی بنابر مسلک تعهد دارد، و می‌خواهد آن را هم به مسلک اعتبار هم سرایت بدهد، آن را بعد بحث می‌کنیم. خب ما قبلا اشاره کردیم که مسلک اقتران اکید، ایجاد اقتران اکید در تحلیل حقیقت وضع تعیینی درست نیست، شهید صدر اینجوری تعبیر می‌کنند، حالا یک سری نکات اضافی اینجا می‌خواهم عرض بکنم آن این است که اصلا یک نکته‌ای، حالا قبل از این که وارد این جهت بشوم یک نکته را عرض بکنم، ما قبلا اشاره به این نکته می‌کردیم که ما دو تا مفاد داریم، یک جملۀ مفاهیم، الفاظ افرادی و الفاظی که دال بر مفهوم جمله هستند. ما عرض می‌کردیم مفهوم جمله تصدیقی هست و بدون تصدیق معنا ندارد. ولی توضیحی در مورد این ابتدا بدهم تا بعد وارد بحث خودمان بشوم. در مورد مفاهیم افرادی خب می‌شود بگوییم تصور لفظ، تصور معناست، اما مفاهیم جملات، جمله‌هایی که وجود دارد وقتی ما می‌گوییم زیدٌ قائمٌ، متکلم زیدٌ قائمٌ را به کار می‌برد این در وقاع قائم بودن زید نسبت تامۀ قیام زید را می‌خواهد افهام کند. مراد از این نسبت تامه، نسبت تامه‌ای نیست که در خارج تحقق دارد، بخواهد گوینده را خلاصه برایش یقین ایجاد کند که زید قائم است. این که گوینده یقین برایش حاصل بشود برای این که زید قائم است متوقف است بر این که به من اعتماد داشته باشد، من را صادق بداند و الا اگر مخاطب من را صادق نداند ده بار هم بگوییم زید قائمٌ تصدیق ایجاد نمی‌کند. در حالی که آن پدیدۀ تکلم تفهیم و تفاهم متوقف بر این نیست که من گوینده راستگو باشم به عقیدۀ شنونده یا نباشم این حرف‌ها، اینجا مرحوم آقای بروجردی در کلامشان بحث تبعیت دلالت نسبت به اراده بحث را بردند روی آن نسبت خارجی و آن بحث‌ها، به نظر می‌رصد اصلا فاصله گرفتند از آن نکاتی که در بحث هست. ببینید ایشان بحثی که دارند. به نظر می‌رسد که ما این که می‌گوییم نسبت تامه، نسبت تامه‌ای که مقید هست به قصد افهام متکلم، ولو قصد، این نکته را قبل اشاره کردم، قصد افهام به نحو تفصیلی ملاحظه نمی‌شود، بین جمله‌ای که متکلم می‌گوید من می‌خواهم قیام زید را به شما تفهیم کنم با جملۀ زیدٌ قائمٌ مفادش فرق دارد. جایی که اخبار از خود قصد تفهیم می‌دهد یک گونه است، گاهی اوقات زید قائم گونۀ دیگر است، ولی همان زید قائم هم مقید هست به افهام متکلم، یعنی نسبت تامه‌ای که متکلم می‌خواهد افهام کند، ممکن است دروغ هم بگوید، خودش هم عقیده نداشته باشد، این را توجه داشته باشید. این که می‌گویند مقید به قصد افهام است نه حتی اعتقاد گوینده، گوینده ممکن است به عدالت زید عقیده نداشته باشد ولی می‌گوید زید عادل است، شهادت دروغ می‌دهد. شهادت دروغ خودش جزء جمله است دیگر، اعتقاد هم ندارد، ولی می‌گوید زید عادل است. قصد تفهیم معنا به نحو اندماجی در مفهم جملات ترکیبی اخذ شده، به نظر می‌رسد اصلا بدون چیز تصویر هم ندارد، من حالا فرصت نکردم کلمات شهید صدر را در مورد مفاد نسب تامه و این چیزها کامل مطالعه کنم، ولی حالا این در بحث مفاد نسب تامه لابد آن بحث‌ها را ایشان مطرح کردند، ولی ما اجالتا من در مورد نسب تامه حالا چه نسب خبریه، چه نسب انشائیه این که قصد تفهیم متکلم تا به نحو ولو اندماجی، به نحو غیر تفصیلی در مفاد درج نشود به نظر می‌رسد که این مفاد معنا نداشته باشد، یعنی شکل نگیرد. بنابراین عرض کنم ما در این که در جملات تامه دلالت تصدیقیه است به نظر من روشن است و بحث را عمدتا باید در جملات در مفاد افرادی کرد، و الا مفاد تصدیقی تقریبا مطلب خیلی گیر ندارد. حالا عرض می‌کنم من کلمات شهید صدر را بعدا ببینم اگر نکتۀ قابل توجهی بود بعدا خدمتتان عرض می‌کند.

**شاگرد:** اگر کسی جمله، جملۀ کامل را در ذهنش بیاورد، این جمله برایش دلالت دارد یا ندارد؟

**استاد:** جملۀ کامل مفاد این چیز نیست اصلاً. جملۀ زیدٌ قائم را تصور کردن زیدٌ قائم این چیز نیست، من می‌خواهم یک نوع عمل به اصطلاح یک تعبیری مرحوم آقای بروجردی دارند در بعضی از کلماتشان، می‌گویند متکلم دو گونه فعل دارد، یک نوع فعل اخباری، یک نوع فعل انشائی، آن بحث تفاوت اخبار و انشاء این را خواهیم چیز کرد. ما در واقع ما می‌خواهیم ببینیم که این کلام به چه فعلی که از متکلم سر می‌زند مقید هست. و الا مجرد این که من زید عالم است، زید عالم است در ذهن خود این چیزی زید عالم هست می‌خواهد عالم بودن زید را در ذهن، در به قصد، قصد تفهیم گوینده بیان کند.

**شاگرد:** من الآن این جمله را یک جایی ببینم نوشته ولو هیچ قصد افهامی هم پشتش نبوده این دلالت به نحو تصوری در ذهن من شکل می‌گیرد.

**استاد:** تصوری شکل می‌گیرد یعنی چی؟ یعنی تصور می‌کنم که گوینده این را می‌خواسته به من بفهماند.

**شاگرد:** نه، یعنی این که این مفهوم را تصور می‌کند.

**استاد:** نه تصور نمی‌کنم، تصدیق است، تصدیق خارجی نیست که. تصدیق است، این تصدیق را می‌گویم گوینده می‌خواسته به من افهام کند.

**شاگرد:** آخر یک جایی واضح است گوینده قصد افهام ندارد، ولی دلالت به معنای

**استاد:** نه آن به همین معناست، غیر این تصویر ندارد، غیر این تصویر ندارد، این که تصور قیام زید را بخواهیم بکنیم، آن مفاد این قضیه نیست، آن جملۀ افرادی است، این که قائم بودن زید. ولی زید قائم است چیز دیگر، زید قائم است قضیه است، قضیه قوامش به یک ذی شعور هست، قضیه اگر، این مفادش قضیه است یعنی می‌خواهد از یک کاری که گوینده دارد ازش انجام می‌دهد حکایت کند. نه یعنی این که به نحو تفصیلی، عرض کردم باز جنبۀ اندماجی که عرض می‌کنم بهش توجه داشته باشید.

**شاگرد:** اگر شخصی در خواب یک جمله‌ای می‌گوید ما چی می‌فهمیم؟

**استاد:** ما ازش هیچی نمی‌فهمیم یعنی این که می‌فهمیم، یعنی می‌گوییم اگر این کلام را آدم گویندۀ ذی شعوری می‌گفت می‌خواست این را تفهیم کند. یعنی آن چیزی که الآن این که این گوینده چه چیزی را می‌خواهد، یک چیز خاصی به این معنا.

**شاگرد:** بالوجدان در ذهنمان یک حالتی، یک تصویری ایجاد شد.

**استاد:** به نحو قضیۀ شرطیه داریم، عرض کردم، می‌گویم نه آن می‌گویم، اگر گوینده بخواهد ذی شعور بود اختیار داشت و این را از اختیار سر زده بود می‌خواست این معنا را به من افهام کند. این به اصطلاح قضیۀ شرطیه، این مفاد قضیه است. حالا این را اجازه بدهید بعد یک قدری بیشتر توضیح می‌دهم. حالا بیاییم از اینجا شروع کنیم که، اصلا ایجاد قرن اکید اصل ایجاد قرن اکید را شهید صدر الهام گرفته از چیزهای پاولوف است دیگر، آزمایشات معروف پاولوف، پاولوف حیوان شناس هلندی است کجایی است، این یک آزمایشاتی داشته، یک سگی را آزمایش می‌کرده که یک زنگی را به صدا در می‌آورده، مثلا ۵ دقیقه بعد از این زنگ غذا برایش می‌آورده. بعد از یک مدتی که این تکرار می‌شود زنگ را که به صدا در می‌آورد روی آن حیوان که آزمایش می‌کنند می‌بینند ترشحات بزاق دهانش ترشح می‌کند و این آمادۀ غذا خوردن می‌شود، در حالی که هنوز غذا نیامده بوده، و این بحث شرطی شدن را مطرح می‌کنند. خب اصلا من حالا چیزهای، در کتاب‌های پراکنده و اینها خواندم اصل چیزهای جانورشناسی و آن بحث‌های اصلی آنها را نخواندم، نمی‌دانم واقعا اینها چیزشان این هست که این سگ بین تصور زنگ و تصور غذا قرن اکید برایش ایجاد شده؟ یا بین دو تا تصدیق؟ آن که من البته در ذهن سگ نیستم و آن کسانی که جانورشناس هم هستند از نتیجۀ آزمایشات آنها خبر ندارم، ولی آن چیزی که من تصور می‌کنم ارتباط بین دو تصدیق است، یعنی در ذهن سگ دو تا تصدیق شکل می‌گیرد، یکی این که زنگ به صدا درآمد، و این تصدیق که الآن غذا می‌آید و این که منشأ می‌شود، البته خب ببینید به هر حال تصدیقاتی که در ذهن حیوانات وجود دارد تصدیق انسانی نیست، درجه‌ای از شعور در حیوان وجود دارد، همان درجۀ شعور خاصی که وجود دارد. حیوان مجرد این که تصور، حالا من در مورد خود انسان‌ها در نظر بگیریم، ببینید شبیه آن آزمایش چیزهایی هست که ما در، مثلا در مدرسه زنگ کلاس به صدا در می‌آید دو دقیقۀ دیگرش مدیر می‌آید مثلا صحبت می‌کند با بچه‌ها و اینها. خب حالا زنگ به صدا که در آمد دو دقیقه بعد بچه‌ها، آیا صرفا تصور مدیر به ذهنشان خطور می‌کند؟ یعنی با شنیده شدن صدای زنگ چه چیزی به ذهن بچه‌ها می‌آید؟ به نظر می‌رسد به ذهن بچه‌ها می‌آید الآن مدیر خواهد آمد، این تصدیق در ذهنشان شکل می‌گیرد، و در نتیجه اگر الآن مدیر می‌آید اثراتی داشت این جمله، بنابراین باید مرتب باشیم، بنابراین باید بترسیم، بنابراین باید کیف‌هایمان را مرتب کنیم امثال اینها، بنابراین اگر داریم دعوا می‌کنیم دست از دعوا بکشیم. این آن چیزی که ملازمه وجود دارد، ملازمۀ بین دو تا تصدیق است، زنگ به صدا در آمد، الآن مدیر می‌آید. من به نظرم صرفا تصور، البته در ضمن این تصدیق، تصور هم هست، چون این تصدیق بدون آن تصور مدیر معنا ندارد. ولی آن چیزی که اثر در من می‌گذارد این تصدیق است، و منشأ آن هم یک نوع غلبه است، یعنی همین بحث اماریتی که چون غالبا وقتی، حالا من این را عرض بکنم، این جمله‌ای که ما اقتران اکیدی که هست، این اقتران اکید همیشه به نحو جزمی نیست، این اقتران اکید گاهی اوقات به نحو ظنی است. یعنی ببینید فرض کنید زنگ که به صدا در می‌آید صدی نود بعد از آن مدیر می‌آید. حالا بعضی وقت‌ها هم نمی‌آید، ولی، خب اینجا باز شنیده شدن صدای زنگ این قضیه به ذهن من می‌آید به اهتمال ۹۰ درصد مدیر خواهد آمد. همین که به احتمال ۹۰ درصد مدیر خواهد آمد آثاری دارد، و من را مجبور می‌کند که اگر مدیر بیاید من نامرتب می‌شوم تنبیه می‌شوم بنابراین باید مرتب بشوم چی، ولو ۹۰ درصد لازم نیست صد درصد باشد، بعضی چیزها اثر احتمال قوی، یا گاهی اوقات احتمال ضعیفش هم منجز هست و محرکیت دارد. آن که من تصویر می‌کنم این حالا اسمش را، اینها من بحث قرن اکید نمی‌بینم اصلا، این پدیده‌ای که ما می‌بینیم اینجاها این پدیده این هست که الظن یذهب الشیء بالاعم الاغلب، یا به داعی، این که همیشه ما هر وقت زنگ به صدا در آمده است، مدیر آمده است، این معنایش این است که من صد بار زنگ را شنیده‌ام، این صد بار مدیر هم آمده است، الآن بار صد و یکم در ذهنم این است که نمی‌تواند این نکتۀ خاصی ندارد که این تخلف کند، بین این دو تا یک نوع استقراء تام بگویید، استقراء ناقص بگویید هر چی بگویید شکل می‌گیرد، من یک چیزی بیشتر از همان چیزهای سنتی که ما شنیدیم استقراء، نمی‌دانم الظن یلحق الشیء بالاعم الاغلب، این قواعد بیشتر از اینها در این نمی‌بینم، اصل این پدیده‌ای که به نام اقتران اکید هست چی چی هست یک پدیدۀ جدیدی هست، غیر از آن پدیده‌های شناخته شدۀ، من احساسم در موردش نیست، و این است که این یک نوع قضیۀ تصدیقیه است، این قضیۀ تصدیقیه یا یک نوع استقراء است در ذهن مخاطب، استقرائی است که یقین‌آور هست احیانا، یا یک نوع استقراء ناقص هست که براساس قاعدۀ الظن یلحق الشیء بالاعم الاغلب ظن آور است امثال اینها. یک نوع استقراء ناقص و تام اینجور چیزهاست، چیز

**شاگرد:** پشتوانۀ آن قرن اکید نیست؟ پشتوانه‌اش؟

**استاد:** نه من چیزی بیشتر از این نمی‌بینم، یعنی احساسم، نمی‌دانم عرض کردم من نمی‌دانم آن آزمایش چه نکاتی آیا چیزی بیشتر از همین چیزی که، آن ببینید ما بحث استقراء، ما می‌خواهیم بگوییم بحث استقراء تام یا ناقص به نحو خیلی به اصطلاح مراتب ضعیفی هست که در حیوانات ذی شعور که مراتب ضعیفی از شعور را هم دارند مطرح است، این هم یک نوع استقراء است، این که حالا در ذهن، عرض کردم در ذهن سگ آیا چه چیزی شکل می‌گیرد.

**شاگرد:** التفات به آن استقراء باید باشد.

**استاد:** نه، التفات، نه لازم نیست التفات باشد، خودش شکل می‌گیرد.

**شاگرد:** نه، این کسی که خبر ندارد از آن استقراء

**استاد:** نه خود آن اگر آن نباشد که شکل نمی‌گیرد، قرن اکید هم باید آن باشد، آنش که فرقی ندارد

**شاگرد:** اوّل بالأخره یک تصوری در ذهن شکل می‌گیرد

**استاد:** نه، آیا تصور یا تصدیق است؟ من تصور این که اوّل تصدیق است، اصلا تصور، تصور در ضمن تصدیق است، تصدیق جدا نیست، و آن چیزهایی که اینجاها شکل می‌گیرد همان تصدیق‌هاست، حالا این می‌گویم این یک سری بحث‌هایی هست که باید آن بحث‌های جانورشناسی که در مورد اصل پدیدۀ شرطی شدن، آیا شرطی شدن بین دو تا تصویر هست یا دو تا تصدیق هست؟ آنها یک مقدار دیگر باید رفت در آن بحث‌ها، من می‌گویم وارد نیستم. ما شرطی شدن‌هایی که در دنیای انسانی تجربه می‌کنیم چیزی نیست جز استقراء تام و ناقص، خلاصۀ عرض من این است.

**شاگرد:** سبب است دیگر، نتیجه چی است؟ تصور است دیگر.

**استاد:** نه تصدیق، نه تصدیق، نه تصدیق است

**شاگرد:** ابتدا تصور است

**استاد:** نه، نخیر، ابتدا تصدیق است. اصلا از تصدیق تصور می‌آید، من دقیقا برعکس می‌خواهم بگویم. تصور در ضمن تصدیق است. یعنی ما در واقع نه این که، چون همیشه این دو تا جمله، دو تا تصدیق، دو تا قضیه با هم بوده است، زنگ به صدا در آمد و مدیر آمد، من وقتی زنگ به صدا در آمد را تصدیق می‌کنم، این جملۀ دیگر را هم تصدیق می‌کنم که الآن مدیر می‌آید. خب در ضمن این آمدن مدیر را هم تصور می‌کنم. من تصورم اینجوری است که قضیه به این شکل است. خب حالا. ما حالا این اصل این که اقتران اکید که ریشۀ این بحث‌ها هست حقیقتش چی است و امثال اینها، یک مقداری برای من تأمل هست که اصلا به این شکلش که شهید صدر ارتباطی بین تصورَیْن گرفته آن شاید به این شکل نباشد. عرض کردم من چیز جدیدی غیر از آن چیزهای متعارف نمی‌بینم البته این که این استقراء و این اقتران اکید اختصاص به انسان ندارد و در حیوانات هم وجود دارد این یک پیشرفت است، یعنی نمی‌خواهم گفتم چیزی نمی‌بینم، نه این که بخواهم اهمیت آزمایشات پاولوف را انکار کنم، خب آن خودش مهم است که این موضوع فقط مربوط به دایرۀ انسان‌ها نیست، در ذی شعورهای پایین‌تر از انسان هم وجود دارد و آن خب خودش خیلی ارزشمند است. خب حالا این یک مرحلۀ بحث.

شهید صدر از این قضیه آمده استفاده کرده در تحلیل قرن اکید. قرن اکید در جایی که با کثرت تکرر یک واقعه ایجاد می‌شود خب روشن است، وضع تعیّنی را ما بخواهیم با قرن اکید توضیح بدهیم خب عیب ندارد. شهید صدر آمده وضع تعیینی را هم می‌خواهد با این توضیح بدهد. خب اینجا که آن بحث تکرر و اینها، یعنی آن بحث شرطی شدن که اصل شرطی شدن در جانورشناسی وجود دارد که نیست. ایشان یک چیز جدیدی ایجاد کرده، بحث قرن اکید معلول عامل کیفی در مقابل عامل کمی، این را مطرح کرده که اقتران اکید گاهی اوقات به وسیلۀ عامل کمی حاصل می‌شود، آن وضع تعیّنی است، گاهی اوقات به وسیلۀ عامل کیفی ایجاد می‌شود آن وضع تعیینی است، خب حالا این عامل کیفی را ببینیم یعنی چی؟ بنابر توضیحی که در کلام آقای حائری از کلام شهید صدر آمده ایشان یک توضیحی می‌دهند، ایشان می‌گویند که مثلا گاهی اوقات شما می‌روید در یک شهری رفتید آن شهر حشراتش شما را اذیت کردند، هر وقت تصور می‌کنید آن شهر را، اذیت حشرات هم به ذهن شما خطور می‌کند، یک بار بیشتر آنجا نرفتید ولی اینقدر این درد حشرات آزار دهنده است که در ذهن شما بین آن شهر و درد حشرات خلاصه یک نوع اقتران اکید ایجاد شده. بنابراین وضع تعیینی می‌تواند اینجوری باشد. ما حالا قبلا عرض می‌کردیم اصلا آیا لازم است آن مثلا وضعی که صورت می‌گیرد یک پدیدۀ ویژه‌ای باشد؟ یا همین که من این لفظ را برای این معنا قرار می‌دهم، همین کافی است، به نظر می‌رسد همین مقدار کافی است، دیگر لازم نیست که یک جلسۀ خاصی باشد نمی‌دانم. حالا ادامۀ بحث را می‌خواهم بدهم، آن این است که حالا فرض کردیم که وضع باید در یک جلسۀ عمومی با حضور یک حضاری وجود داشته باشد و در یک زمان خاص، مکان خاص دارد. بحث من این است چرا قرن اکید لفظ با موضوع له پیدا می‌کند فقط؟ در آن جلسه یک واضع داریم، یک مکان خاص داریم، یک شنونده داریم، مخاطب داریم، در تمام ویژگی‌هایی که در آن جلسۀ وضع وجود دارد فقط آن معنا هست که بین این لفظ و او اقتران اکید ایجاد می‌شود، به طوری که ما لفظ را می‌شنویم آن معنا به ذهن خطور می‌کند، واضع به ذهن خطور نمی‌کند، به طوری که الآن هنوز که هنوز است معلوم نیست واضع‌ها کی هستند. یک بحثی هست شهید صدر دارد که آیا خدا واضع است یا انسان‌ها واضع‌اند؟ اصلا این از اوّل مورد بحث است که خدا واضع است. بنابراین این به چه شکل هست که شما این را می‌خواهید تصویر بکنید. به خصوص اگر واضع را هم خدا بدانید، که آن دیگر بحث ایجاد اقتران اکید عامل کمی، آن کیفی آن دیگر خیلی تصویرش دشوار هست. عمدۀ قضیه این هست که صرف یک مجلس خاص نیست، در آن مجلس خاص چه اتفاقی می‌افتد؟ لفظ را به ازای معنا قرار داده می‌شود. لفظ قالب برای معنا قرار داده می‌شود، نشانۀ معنا گرفته می‌شود. همان نکته‌ای که عرض کردیم، وضع این هست که شخص بنا می‌گذارد که این لفظ قالب بر معنا باشد تا در اثر پیروی افراد این قالبیت از قالبیت عنوانی به قالبیت واقعی تبدیل بشود، این تعریفی که ما می‌کردیم. بنابراین بدون داخل کردن یک همچین عنصری، حالا یک نکته‌ای را هم من ضمیمه بکنم، اتفاقا در وضعی که صورت می‌گیرد شما تصویرتان در وضع یک موقعی ممکن است یک بچه هست، بچه اینجا حضور دارد در آن جلسه، بنابراین می‌گویید شما بین این تصور این لفظ و آن معنا یک نوع قرن اکیدی ایجاد می‌شود چون همیشه آن بچه را ما تصور حسی کردیم و امثال اینها. ولی وضع‌هایی که برای مفاهیم کلی صورت می‌گیرد، وضع‌هایی که برای مفهوم‌های غیر ملموس صورت می‌گیرد، این وضع‌ها آن قرن اکید چجوری تصویر می‌شود اصلا؟ یعنی چجوری هست که عامل کمی در کار نیست، عامل کیفی بین تصور لفظ ما و تصور آن معنای مجرد، آن معنای کلی، آن معنای غیر مادی، معنای غیر محسوس ارتباط برقرار می‌کند، این اصلا چجوری تصویر می‌شود آن عامل کیفی؟ این است که من عرض کردم در مورد این که عامل کیفی بتواند ایجاد قرن اکید بکند برایم کاملا مبهم است. و ما تصویرمان این هست که حالا در اسم گذاری‌هایی که خودمان می‌کنیم آن این است که ما می‌آییم لفظ را برای معنا قرار می‌دهیم، برای معنا، همین للمعنیٰ. للمعنیٰ یعنی چی؟ یعنی ما لفظ را کنار معنا قرار می‌دهیم تا لفظ بتواند نشانۀ معنا باشد، هدف ما این هست که لفظ نشانۀ معنا باشد. نشانه بودن لفظ برای معنا هم متوقف بر قرن اکید نیست، قرن اکید هم حاصل نشده باشد در همان ابتدایی که وضع صورت می‌گیرد همین مقدار که مستمع متوجه بشود که گوینده بر اساس پیروی از آن واضع و در راستای تحقیق هدف آن واضع این لفظ را به کار برده همین مقدار کافی است برای این که او متوجه بشود که این لفظ برای آن معنا وضع شده. بله به تدریج اینقدر این استعمالات زیاد می‌شود که یک نوع قرن اکید حاصل می‌شود. عرض من این است قرن اکید حتی در وضع تعیینی معلول کثرت استعمال است، قرن اکید هست، اقتران اکید هست، ولی این اقتران، حالا صرفنظر از آن بحثی که داشتیم که آیا اقتران اکید بین تصور هست یا تصدیق آن را کار ندارم. بحث من این هست که اقتران اکید مقوم استعمال نیست، ولی نوعا استعمالات عدیده که صورت می‌گیرد یک اقتران اکیدی اینجا حاصل می‌شود و آن اقتران اکید باعث می‌شود که گوینده و شنونده آن عالم وضع را، یعنی آن جلسۀ وضع حالا تعبیر بکنیم، آن بناگذاری که منشأ این شده است که این لفظ قالب برای این معنا بشود آن را از تصور تفصیلی، از این که تفصیلا آن را توجه بهش داشته باشد، التفات تفصیلی‌اش به التفات اجمالی تبدیل می‌شود. این التفات اجمالی این که یعنی در واقع به یک معنا تکرر استعمال سرعت رسیدن از لفظ به معنا را اینقدر بالا می‌برد که انسان دیگر التفات به آن علم خودش نمی‌کند، به خاطر سرعتی که هست. اقتران اکید یعنی این، یعنی اینقدر سریع باشد رسیدن از لفظ به معنا به طوری که آدم دیگر توجه به این که این لفظ معنایش این است نکند، به سرعت آن معنا به ذهن انسان، اصلا گاهی اوقات اینقدر سریع می‌شود که دیگر به خود لفظ هم توجه نمی‌کند که همین تعبیری که آقایان تعبیر فنا تعبیر می‌کنند. حالا وقت گذشته من این بحث را فردا ادامه می‌دهم، و بحث را فردا تمام می‌کنیم. ما دیگر خیلی عرض کردم یک مقداری در مورد همان بحث مرحلۀ دوم که آیا متوقف بر اراده هست یا نیست در مورد او صحبت می‌کنیم. فکر می‌کنم فردا این بحث را تمام کنیم برویم اقسام وضع، وضع عام موضوع له خاص اینها را کلام مرحوم آخوند در کفایه و بعدا آن بحث‌ها را بکنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان